بسم الله الرحمن الرحیم

29/02/92

جلسه 887

بحث راجع به فرمایش حضرت امام بود که فرمودند طبق مبنای رفع ادعائی ما می گوئیم ترک جزء واجب مثل ترک فاتحة الکتاب در نماز از روی اضطرار یا اکراه این أعتبر مرفوعا از باب رفع ما اضطروا الیه، نمی شود شارع اطلاق حدیث رفع را در این ترک جزء اراده کند چون مقتضی اصالة الاطلاق این است که اطلاق این حدیث مراد جدی مولاست، نمی شود اطلاق رفع ما اضطروا الیه مراد جدی مولا باشد ورفع بکند ادعاء ترک این جزء را در حال اضطرار ولی بگوید تجب اعادة الصلاة او قضاءها، پس کشف می کنیم که وجوب اعاده وقضا را رفع کرده ولو به رفع جزئیت این جزء، وهمینطور می گوئیم اثر ترک این جزء بطلان صلاة بود، شارع یطلان صلاة را رفع کرد ولوبطلان امر عقلی است اما منشأ آن به ید شارع است چون منشأ حکم عقل به بطلان بقاء جزئیت این جزء است، شما جزئیت این جزء را که بردارید حکم عقل به بطلان هم برداشته می شود.

اقول: این فرمایش ناتمام است زیرا بطلان یعنی عدم امتثال الواجب، امتثال امر به نماز به اتیان اجزاء وشرائط آن است، شارع تا نگوید که شما اتیان کردی به این جزء که امتثال محقق نمی شود، چون تحقق امتثال به اتیان به متعلق تکلیف است، تا شما نماز واجد اجزاء وشرائط نخوانید که امتثال محقق نمی شود، وبطلان یعنی همین عدم الامتثال وبقاء التکلیف والامر، شارع برای اینکه حکم عقل به بطلان را از بین ببرد باید بگوید شما امتثال کردید این تکلیف را یعنی اتیان کردید به این جزء، این را که شارع نمی گوید، واگر بخواهد شارع جزئیت را بردارد او را هم که عرض کردیم که جزئیت حکم صرف الوجود قرائت است فی الصلاة، من یک فرد را یعنی فاتحة الکتاب در نماز اول وقت را مضطرم ترک کنم نه طبیعت را، این مثل این می ماند که نماز اول وقت را ترک کنم.

اینکه ایشان فرموده اطلاق حدیث رفع معنا ندارد در اینجا مگر اینکه بگوئیم که رفع شده وجوب اعاده وقضا، خوب ما اشکالمان همین است، ما می گوئیم که رفع این ترک جزء معنا ندارد اول شما باید معنا واثر برایش تصور کنید به لحاظ آن اثر جاری بکنید وقتی اثر نداشت جاری نمی شود، ترک سوره حمد در نماز اول وقت اثر شرعی ندارد، چون اثر شرعی یا بقاء تکلیف است به این نماز بعد از اتیان به این نماز فاقد جزء که او را گفتیم اثر عدم الامتثال است ولو عدمی که منتسب به مکلف نباشد، حدیث رفع که او را بر نمی دارد، جزئیت هم که مال صرف الوجود قرائت در نماز است نه این مصداق واین فرد از نماز در اول وقت، پس حدیث رفع در اینجا به لحاظ چه اثری می خواهد جاری بشود؟ شما می گوئید اگر جاری بشود ولی وجوب اعاده وقضا باقی بماند لغو است، ما می گوئیم وقتی اثر ندارد جاری نمی شود، مثل اینکه استصحاب عدم حاجب در اعضاء وضو ما می گوئیم جاری نمی شود چون اثر شرعی ندارد لان مثبتاتها لیست بحجة تا بگوید وضویت صحیح است، شما بگوئید که خوب عموم دلیل استصحاب می گیرد استصحاب عدم حاجب را ولا معنا له الا تعبد به صحت وضو، خوب آقا اگر استصحاب عدم حاجب اثر ندارد جاری نمی شود، اینکه شارع بیاید به خطاب مطلق (نه دلیل خاص چون اگر دلیل خاص بود که ما حرفی نداشتیم یعنی اگر دلیل خاص می آمد تطبیق می کرد نسبت به نماز اول وقت که من اضطرار پیدا کردم اتفاقا نسبت به ترک یک جزئی در آن، اگر حضرت رفع ما اضطروا الیه را بر این تطبیق می فرمود که ما مشکلی نداشتیم،) بگوید رفع شده جزئیت این جزء که ترک کرده ایم در اول وقت عن اضطرار، ما می گوئیم وقتی اثر این فرد در اول وقت جزئیت نیست چون واجب صرف الوجود نماز فی الوقت است نه این فرد از نماز، وقتی اثر نداشت وجوب الاعاده هم از آثار عدم الاتیان بالواجب فی اول الوقت است ولو آن عدم الاتیان مستند به مکلف نباشد وحدیث رفع در این موارد جاری نمی شود، حالا شما می گویید حدیث رفع اگر جاری نشود بدون نفی وجوب اعاده وقضاء معنا پیدا نمی کند، این فرمایش قابل قبول نیست.

این اشکال دوم راجع به اضطرار غیر مستوعب بود، اما راجع به اضطرار مستوعب ما همان اشکال اول را مطرح می کنیم که می گوئیم آنی که ثقل آور است تکلیف به مرکب تام است، آن تکلیف رفع می شود، جزئیت این جزء ثقل آور نیست وجزئیت این جزء انتزاع می شود از یک قضیه شرطیه که اگر امر به نمازی بود آن امر به نماز متعلق است به نماز همراه با قرائت سوره فاتحة الکتاب وامثال ذلک، واین ثقل آور نیست، ولذا در اضطرار مستوعب ما فقط یک اشکال داریم.

وما باورمان نمی شود که این بزرگوارانی که قائلند که حدیث رفع رفع می کند جزئیت جزء منسی یا جزئی که مضطر به ترک آن هست ما باورمان نمی شود که در غیر عبادات ملتزم به این مطلب بشوند، با اینکه دلیل عام است، مثلا کسی که مضطر یا مکره است به ایجاد طلاق بدون شهادت عدلین آیا این طلاق با رفع ما استکره علیه ورفع ما اضطروا الیه تصحیح می شود وشرطیت شهادت عدلین در آن رفع می شود واین طلاق صحیح است؟ نخیر! رفع ما اضطروا الیه ظاهرش این است که اگر کسی مضطر شد به مخالفت تکلیف آن تکلیف رفع می شود اما نع اینکه آن عمل فاقد جزء یا فاقد شرط یا مبتلی به مانع او صحیح می شود واثر خواهد داشت.

البته ما در مانع مقداری اشکال بر حضرت امام را أخف می دانیم ولو در آنجا هم فرمایش حضرت امام تمام نیست، آنجا ممکن است کسی بگوید که مانعیت انحلالیه است، فرقش با شرط وجزء این است که در شرط وجزء صرف الوجود قرائت ووضو مثلا جزء وشرط است، یعنی یک بار وضو وقرائت حمد برای نماز کافی است، اما در مانعیت هر فردی از افراد قهقهه مثلا مانع است از صلاة واین فرد از قهقهه که از روی اضطرار یا اکراه مرتکب می شویم این هم حکم مانعیت دارد واین حکم شرعی است رفع ما اضطروا الیه، ولذا اینجا یک مقدار مطلب اخفی است وفرمایش امام عرفی تر هست، ولی ما این را هم قبول نداریم زیرا:

اوّلا معتقدیم که مانعیت ثقل آور نیست مثل جزئیت وشرطیت، برای اینکه وقتی من دیدم مانعیت مطلقه است ومن مضطرم به ایجاد این مانع اصل عمل ونماز را ترک می کنم این که ثقل آور نیست.

ثانیا: درست است که مانعیت انحلالیه است اما مانعیت انحلالیه اش به این است که آن افراد قهقهه یا لبس ذهب که مقارن با نمازند مانعیت نسبت به آنها انحلالیه است، خوب من مجبور نیستم که نماز اول وقت بخوانم ومن می توانم در اضطرار غیر مستوعب بگذارم آخر وقت نماز بخوانم.

پس ظهور عرفی حدیث رفع مواردی را می گوید که مضطر است مکلف به مخالفت واجب، می گوید که این مخالفت واجب برایت تبعه ندارد که نظر ما هست یا می گوید که آن تکلیف وجوبی را که مضطری به ترک آن از دوش تو برداشتیم، اما دلیل نمی شود که آن عمل ناقص که فاقد جزء یا شرط است یا مبتلی یه مانع است که از روی اضطرار انجام دادی آن عمل صحیح باشد واثر بر او مترتب بشود.

پس حدیث رفع مشکل واجبات ضمنیه را حل نمی کند، وبعید می دانم که امثال حضرت امام در مطلق اضطرار به ترک جزء یا شرط یا ایجاد مانع در هر مرکبی ولو در مرکب وضعی مثل معاملات این حرف را بزند، با اینکه لازمه این مبنا این است که آنجا هم این حرف را بگوئیم یعنی بگوئیم کسی که مضطر یا مکره است به ترک طلاق برای او نمی شود کاری کرد او باید بسوزد وبسازد، اما کسی که مضطر یا مکره است که در طلاق شاهدین عدلین را احضار نکند انجا بگوئیم این طلاق صحیح است چون شرطیت حضور عدلین با حدیث رفع برداشته می شود، این هم عرفا قابل التزام نیست وهم خود این بزرگان بعید است ملتزم شوند، بله در تقیه حضرت امام ملتزم شده اما تقیه حساب خاص خودش را دارد، که اگر شیعه در حضور دو شاهد سنی یا بدون شاهد تقیة طلاق داد امام نافذ می دند آن را بخاطر عمومات تقیه، اما نمی شود در هر اضطراری یا هر اکراهی یا هر خطائی مثلا اشتباه کرد طلاق داد بدون حضور شاهدین عدلین عمل او را تصحیح کرد با حدیث رفع.

فتحصل اختصاص حدیث الرفع بالتکالیف الاستقلالیه.

ان قلت: آیا رفع ما لایعلمون هم اختصاص دارد به تکالیف استقلالیه ولذا اگر نمی دانم که سوره جزء نماز است یا نه آیا باز همین اشکالات را مطرح می کنید که جزئیت سوره که ثقل آور نیست برای چی رفع شود باید تکلیف به اکثر رفع بشود، آیا آنجا اشکال را مطرح می کنید که رفع تکلیف اکثر به معنای وضع تکلیف اقل نیست، چون این اشکال اختصاص ندارد به اضطرار به ترک یک جزء بلکه اگر جهل به جزئیت یک جزء هم داشتیم همین اشکال پیش می آید که رفع ما لایعلمون اگر بخواهد جزئیت را بردارد که او ثقل آور نیست واگر بخواهد تکلیف به اکثر را بردارد خوب این به معنای وضع تکلیف به اقل نیست.

قلت: جواب این است که اتفاقا در رفع ما لایعلمون هم ما اشکال جدی ای داریم، وحل اشکال مبتنی بر این استکه ما رفع در رفع ما لایعلمون را رفع ظاهری بدانیم وبگوئیم تکلیف به نماز با سوره عند الجهل بجزئیة السورة رفع می شود اما رفعا ظاهریا یعنی لایجب الاحتیاط بالنسبة الیه، آنوقت نسبت به اصل تکلیف من علم اجمالی دارم، علم اجمالی دارم یا نماز لابشرط از سوره واجب است یا نماز مع السورة واجب است، این علم اجمالی منجز است، فقط رفع ما لایعلمون می آید رفع می کند وجوب صلاة مع السورة را رفعا ظاهریا والا اگر رفع واقعی بود ما دچار مشکل می شدیم، رفع ظاهری است یعنی لا یجب الاحتیاط اما اصل تکلیف باقی است وما به او علم اجمالی داریم وآن تکلیف متنجز است بر مکلف ولذا نمی تواند اصل نماز را ترک کند، نماز با سوره اگر نخواند معذور است عقاب نمی شود اما اثبات اینکه نماز بدون سوره ای که خوانده صحیح است وآثار صحت دارد وتکلیف تعلق گرفته به اقل لابشرط یکی از مشکلات ماست، ما فقط آن چیزی را که تضمین می دهیم در جواب از این اشکال این است که می گوئیم وجوب احتیاط رفع شده نسبت به تکلیف به اکثر مشکوک، اما ثابت نمی شود که تکلیف ما تعلق گرفته است به اقل لا بشرط، ولذا ما اقل را می اوریم بدون آن جزء مشکوک می گوئیم خدایا ما که نمی دانیم که این عمل متا صحیح است اما این را مطمئنیم که تو ما را به خاطر تکلیف به نماز با سوره عقاب نخواهی کرد، آن وقت یک مشکلی که اینجا تولید می شود وخیلی ها در آن مانده اند مثل آقای صدر در بحوث الفقه وصاحب المرتقی در بحث حج گفته اند ما آثار وضعی را چگونه بار کنیم برای این اقل؟ بله ما معذوریم در ترک این اکثر وعقاب نمی شویم بر ترک اکثر اما آثر وضعی صحت را برای اقل چگونه بار کنیم؟ مثلا ما نسبت به غسل جنابت دوران امر بین اقل واکثر بود نمی دانیم ترتیب بین یمین ویسار معتبر است کما هو المشهور یا نه کما هو الصحیح، نوبت به اصل عملی رسید برائت جاری کردیم و نماز خواندیم با این غسل جنابتی که ترتیب بین یمین ویسار را رعایت نکرده بودیم، روز قیامت به ما می گویند چرا نماز صحیح نخواندی می گوئیم ما شک داشتیم برائت گفت امر نشده اید شما به نماز مشروط به غسل جنابت مع رعایة الترتیب، ما معذوریم اما آثار وضعی غسل جنابت صحیح را چگونه بار کنیم؟ یعنی چگونه با این غسل جنابت وارد مسجد شویم با اینکه استصحاب می گوید من هنوز محدثم، برائت از تقید را آقای صدر گفته اثبات اطلاق نمی کند لانه اصل مثبت ثابت نمی کند که غسل جنابت مطلق است ولا بشرط است از ترتیبو اثر غسل بار شده روی غسل لا بشرط از ترتیب، این اصل مثبت است وقتی این ثابت نشد استصحاب می گوید تو هنوز محدث وجنب هستی پس با این جنابت استصحابی چطور وارد مسجد می شوی؟ لذا آقای صدر در بحوث فقه ج1 ص 151می گوید نمی شود با این غسل وارد مسجد شد، در مرتقی هم هست در بحث حج مثلا من نمی دانم احرام از مسجد الشجره باید ببندم یا از مطلق ذی الحلیفه می شود محرم شد خوب برائت جاری کردیم از وجوب احرام از خصوص مسجد الشجرة، خوب از بیرون مسجد الشجره محرم شدیم ولی آیا احرام از غیر مسجد صحیح است؟ نخیر برائت از تقید اثبات اطلاق نمی کند چون اصل مثبت است، وقتی اثبات نکرد از کجا شما محرم شده ای شرعا؟ چون احرام اثر وضعی است از کجا این اثر وضعی مترتب شده بر این تلیبه گفتن بیرون مسجد، بلکه استصحاب می گوید هنوز محرم نشده ای وداخل شدن در حرم بر تو جائز نیست، این یکی از مشکلات است، اینجور نیست که ما مثل مصباح الاصول بگوئیم فرق بین موارد جهل به جزئیت وموارد اضطرار به ترک جزء این است که در جهل به جزئیت رفع ظاهری است ما علم داریم به وجود تکلیف اما بالاقل او الاکثر تکلی فبه اکثر رفع ظاهری می شود، بله این مقدار بدرد ما می خورد که ما نسبت به مخالفت تکلیف به اکثر مستحق عقاب نخواهیم بود اما آثار صحت آن اقل را که فاقد جزء مشکوک است را می توانیم بار کنیم؟ این اول الکلام است و یکی از مشاکل علم اصول است و فحولی مثل آقای صدر و صاحب مرتقی در آن مانده اند.

پس ما این مقدار فرق را فعلا قبول می کنیم که در جهل به جزئیت تکلیف به اکثر رفع می شود رفعا ظاهریا اما اینکه آثار صحت اقل را بار کنیم هذا اول الکلام.

ویکی از مشکلات مبنای مرحوم آخوند است در حدیث رفع، ایشان فرق نمی گذارد بین فقره ما لایعلمون با بقیه فقرات، در همه فقرات می گوید رفع فعلیت، حالا آخوند همه را یک کاسه کرد و گفت حدیث رفع حاکم است بر دلیل جزئیت و فعلیت آنم را بر می دارد، ثابت می شود که تکلیف فعلی تعلق گرفته به مرکب ناقص به نماز لابشرط از سوره و رفع می کند جزئیت فعلیة را در این حال، آنوقت این اشکال پیش می آید که حالا مرحوم آخوند همه را یک کاسه کرد گفت رفع جزئیت فعلیه می شود از این جزء مشکوک کذلک رفع جزئیت فعلیه می شود از این جزء مضطر الی ترکه، واین حدیث رفع حاکم است بر ادله اجزاء وشرائط، دلیل جزئیت را در مقام فعلیت مختص می کند به غیر حال جهل ونسیان واضطرار واکراه، کانه گفته السورة جزء فعلی فی حال العلم والاختیار، آخوند اینجوری عمل می کند با حدیث رفع. نکاتی است که عرض می کنیم.